

نفی تک ساحتی و میرا بودن آدمی در قرآن

علیرضا آل‌بویه*

چکیده

انسان از منظر قرآن چگونه موجودی است؛ آیا تک ساحتی است یا چندساحتی؟ این مقاله در پی آن است که دو مدعا را در این زمینه بررسی و اثبات کند: اول آنکه انسان از منظر قرآن بیش از یک ساحت دارد؛ دوم آنکه چون انسان بیش از یک ساحت دارد (ساحت بدن و غیربدن) و ساحت بدن پس از مرگ نابود می‌شود، ساحت یا ساحت‌های دیگر که غیربدن است جاودانه است. لازمه این مدعا آن است که ساحت اصلی انسان که ملاک هویت اوست، ساحت غیربدنی باشد و ساحت بدنی، صرفاً تبعی است. این مقاله دارای دو بخش اصلی است؛ یکی آیات دالّ بر نفی تک‌ساحتی بودن انسان و دوم آیات دالّ بر جاودانه بودن انسان. آیات در هر یک از این دو بخش، به دلالت مطابقی و یا به دلالت تضمنی و التزامی، به مدعاهای فوق دلالت می‌کنند.

کلیدواژه‌ها

نفس، روح، جاودانگی، قرآن، ساحت‌های انسان.

alireza_aleboyeh@yahoo.com

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۰۵/۰۵ تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۰۶/۲۶



حیات اخروی انسان یکی از آموزه‌های مسلم قرآنی است و آیات بسیاری بر آن دلالت دارد و لذا یکی از اصول اعتقادی اسلام معاد است که از منظر قرآن هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای در اصل تحقق آن و حیات دوباره انسان‌ها در قیامت وجود ندارد. حال پرسش پیش‌رو این است که تحقق این امر چگونه است؟ آیا انسان با مردن نیست و نابود می‌شود و دوباره در سرای دیگر حیات مجدد می‌یابد و یا این که مردن نیستی و نابودی نیست بلکه انتقال از دنیا به عالم دیگری است و انسان‌ها همواره دارای نحوه‌ای از وجود هستند. در این مقاله در پی آنیم که این مسئله را از منظر قرآن پی بگیریم.

استدلال کلی

اعتقاد به زندگی در آخرت، که از نظر قرآن مسلم است و آیات بسیاری بر آن دلالت دارد چنانکه در قرآن حتی سوره‌ای به نام «قیامت» نامگذاری شده است، در صورتی صحیح است که در انسان حقیقتی وجود داشته باشد که با تلاشی شدن و نابودی بدن آدمی از بین نرود؛ زیرا حیات انسان‌ها در قیامت بدین معناست که هر انسانی که پا در سرای دنیوی می‌گذارد، خودش در قیامت زندگی دارد و تا ابد نیز خواهد داشت. پس در صورتی حیات اخروی انسان به معنای واقعی کلمه، تحقق پیدا می‌کند که انسانی که در قیامت زنده می‌شود عین انسانی باشد که در دنیا می‌زیسته است و به تعبیری هوهویت و این همانی میان شخص موجود در دنیا و شخص موجود در آخرت برقرار باشد و انسان با مردن نیست و نابود نشود و یک چیز ملاک هوهویت انسان در دنیا و انسان در آخرت باشد (که چه بسا از آن به روح، نفس، جان و... تعبیر شود). از این رو، انسان‌ها با مردن به سرایی دیگر منتقل خواهند شد و این بدن آنهاست که در زیر خاک قرار می‌گیرد و می‌پوسد ولی ساحت دیگری از آنها همچنان به نحوه‌ای از حیات غیر از حیات این بدن دنیوی‌شان باقی خواهد ماند.

اما به غیر از این استدلال که به صورت کلی بیان شد آیات قرآنی دالّ بر نامیرایی انسان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: الف) دسته‌ای از آیات، به‌طور خاص و مستقیماً به حقیقتی غیر از بدن در انسان دلالت دارد؛ ب) دسته دوم از آیات گرچه صریحاً به حقیقتی غیر از بدن دلالت ندارد ولی لازمه دارای معانی حقیقی (در برابر مجازی و...) دانستن الفاظ به کار رفته در آنها در نظر گرفتن بقاء انسان با توجه به تلاشی شدن بدن اوست.



الف) آیات دال بر تکساحتی نبودن آدمی

۱. «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؛ و [یاد کن] هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من بشری را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو، خواهم آفرید پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید». (حجر/۲۸ و ۲۹).^۱ «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؛ آن گاه که پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من بشری را از گِل خواهم آفرید * پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده کنان برای او [به خاک] بیفتید» (ص/۷۱ و ۷۲). «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلاَلَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»؛ همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده، و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد * سپس [تداوم] نسل او را از چکیده آبی پست مقرر فرمود * آن گاه او را درست اندام کرد، و از روح خویش در او دمید، و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد؛ چه اندک سپاس می گزارید (سجده/۷-۹).

در این آیات علاوه بر خلقت انسان از گل و تداوم نسل آدمی از چکیده آبی پست و تسویه و استوار ساختن او، دمیدن روح الاهی در او مطرح شده است و در آیات اول و دوم مأمور شدن ملائکه به سجده بر انسان موكول به دمیده شدن روح الاهی در او شده است.

با تأمل در این آیات به دست می آید که اولاً، انسان موجودی دارای بیش از یک ساحت است؛ ساحتی مادی و ساحتی روحی؟ و ثانیاً این ساحت دیگر به خداوند منسوب است و اضافه روح به خدا در تعبیر «من روحی» یا «من روحه»، اضافه تشریفی است مانند اضافه خانه به خدا در «بیت الله»؛ ثالثاً، امر به سجده ملائکه بر انسان [بشر] پس از دمیده شدن روح بر اهمیت این ساحت در انسان دلالت دارد و رابعاً، این ساحت دیگر را با توجه به تعبیر «من روحی» یا «من روحه» می توان روح نامید.

حال، آیا با مردن و متلاشی شدن بدن آدمی، روح او نیز نابود می شود یا نه؟ این آیات صراحتاً دلالت بر پاسخ این پرسش ندارند. بلی، با توجه به این که در آیات متعددی از قرآن که مسئله مردن آدمی در آنها مطرح شده، سخن از فساد بدن^۴ و متلاشی شدن آن به میان آمده است





و آیه‌ای که بر فناء روح آدمی هنگام مردن دلالت کند وجود ندارد بلکه آیاتی بر بقاء آن دلالت دارند^۵ می‌توان استنباط کرد که روح پس از مردن همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد. شاید نیز بتوان گفت که همین اضافه تشریفی روح به خداوند علاوه بر دلالت بر بقاء آن به بقاء خداوند، بر تجرد و غیر مادی بودن آن نیز دلالت دارد.

۲. ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾؛ و به یقین، انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم * سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم * آن‌گاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم، و آن‌گاه مضغه را استخوانهایی ساختیم، بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم، آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است (مؤمنون/۱۲-۱۴).

در این آیه شریفه پس از بیان خلقت انسان از گل و مراحل تکون او از نطفه، علقه، مضغه، و... می‌فرماید: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ؛ آنگاه آن را به صورت آفرینشی دیگر پدید آوردیم». این آفرینش دیگر که از آن به «انشأناه» تعبیر شده است غیر از مراحل تکون مادی است که از آن به «خلقتنا» تعبیر شده است و پس از این مرحله است که می‌فرماید «فتبارک الله احسن الخالقین». با توجه به تغییر تعبیر «خلقتنا» به «انشأناه» و همچنین آیات ۲۸ و ۲۹ سوره مبارکه حجر و آیه ۹ سوره مبارکه سجده که پس از بیان خلقت انسان از گل و تسویه آن (خلقت بعد بدنی/ جسمانی انسان)، مسئله نفخ روح (خلقت بعد غیربدنی/ جسمانی انسان) را طرح می‌کند مراد از آفرینش دیگر در این آیه شریفه، ظاهراً همان نفخ روح و آفرینش ساحت دیگر آدمی است و روایات نیز مؤید این معنا هستند (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۵، ص ۲).

در ضمن، مطالبی که ذیل آیات بند (۱) درباره نحوه استنباط بقاء روح پس از جدا شدن از بدن ذکر شد در مورد این آیه شریفه نیز ساری و جاری است.

۳. ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛ و درباره روح از تو می‌پرسند، بگو: «روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است، و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است (إسراء/۸۵).

در این آیه شریفه احتمالاتی درباره مراد از روح ذکر شده است (نک: التبیان فی تفسیر القرآن،

ج ۶، ص ۵۱۵؛ الأصفی فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۶۹۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷هـ، ج ۱۳، ص ۱۹۵؛ طیب ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۳۰۱) که بر اساس یکی از احتمالات مراد از روح، روح انسانی است (اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۰۱). و اگر این احتمال درست باشد، دلالت بر آن دارد که غیر از بدن، ساحتی دیگر به عنوان روح نیز در انسان وجود دارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۳، ص ۳۵۵)، علامه طباطبایی این احتمال را رد کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷هـ، ج ۱۳، ص ۱۹۵). بر اساس این احتمال به وضوح ساحت دیگر آدمی روح نامیده شده است.

۴. در آیاتی از قرآن از مردن به توفی تعبیر شده است که در برخی از آنها توفی به خدا نسبت داده شده است (زمر/۴۲)؛ در برخی به ملائکه (نساء/۹۷) و در برخی دیگر به ملک الموت (سجده/۱۱).^۶

از جمله آیات شریفه: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمَسْكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْتَبِرُونَ﴾؛ خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی بازمی ستاند، و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می کند]؛ پس آن [نفسی] را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می دارد، و آن دیگر [نفسها] را تا هنگامی معین [به سوی زندگی دنیا] بازپس می فرستد. قطعاً در این [امر] برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی [از قدرت خدا] است (زمر/۴۲). ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾؛ بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جانتان را می ستاند، آن گاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می شوید (سجده/۱۱). ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اذْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند می ستانند [و به آنان] می گویند: «درود بر شما باد، به [پاداش] آنچه انجام می دادید به بهشت درآید (نحل/۳۲). ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ اذْهَبَارَهُمْ وَ دُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾؛ و اگر ببینی آن گاه که فرشتگان جان کافران را می ستانند، بر چهره و پشت آنان می زنند و [گویند: عذاب سوزان را بچشید^۸ (أنفال/۵۰).

معنای «توفی» گرفتن چیزی به طور کامل است مانند «توفی» دین از مدیون که به همان معنای استیفای دین، یعنی به تمام و کمال گرفتن آن است (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷هـ، ج ۱۶، ص ۳۵۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۴۵؛ و ج ۳، ص ۱۴۹ و ۱۵۰). در این آیات هنگام مردن سخن از «توفی» به میان آمده است. حال سؤال این است که هنگام مردن بدن انسان بی جان موجود است، پس چه چیزی





به طور کامل گرفته می شود؟ جالب اینجاست که در سوره زمر آیه ۴۲ نیز هنگام خوابیدن «توفی» ذکر شده است در حالی که بدن انسان در حال خواب در بستر قرار دارد. پس، در حال خواب چه چیزی به تمام و کمال گرفته می شود؟ با تأمل در این آیات می توان استنباط کرد که انسان دارای دو ساحت است که یک ساحت او غیر از بدن هنگام مردن و خوابیدن گرفته می شود و تفاوت مردن و خوابیدن تنها در این است که نفسی را که مرگ برای او حتمی شده است، نگاه می دارند و دیگر نفس ها را که مرگ آنها حتمی نشده است برمی گرداند. پس معلوم می شود که به غیر از ساحت بدن، ساحت دیگری نیز در انسان وجود دارد که در هنگام مرگ و خوابیدن اخذ می شود که در این جا از آن تعبیر به نفس شده است^۱ (طباطبایی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۷، ص ۲۶۵) و مراد از آن نیز روح هایی است که به بدن ها تعلق دارند (همان، ص ۲۶۹).

آیه شریفه ۱۱ سوره سجده در پاسخ به کسانی که «گویند آیا چون در [خاک] زمین ناپدید شدیم آیا آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟» می فرماید: «بگو فرشته مرگ شما را می گیرد»؛ یعنی چنین نیست که شما همین بدن مادی ای باشید که با مردن و خاک شدن در زمین ناپدید شوید بلکه حقیقت اصلی شما که همان روح و جان شماست گرفته می شود و او همچنان باقی و زنده است.

در ضمن تعبیر «کم» [شما] یا «هم» [ایشان] که در این آیات انسان با آنها مورد خطاب قرار گرفته است علاوه بر اثبات وجود حقیقتی غیر از بدن اثبات می کند که هویت اصلی انسان همان حقیقتی است که در نزد ملک الموت می ماند (مصباح یزدی، ۱۳۷۳، ص ۴۵۱).

ب) آیات دال بر تک ساحتی نبودن به دلالت التزامی

قرآن حقایقی را مطرح می کند که تبیین وجود آنها جز با فرض وجود ساحتی غیر از بدن در انسان امکان پذیر نیست، از جمله ایمان، توبه، غفران، حبط اعمال، گم شدن سعی آدمی در حیات دنیا و... در این جا تنها به ایمان، استغفار و توبه پرداخته می شود.

۱. ایمان

در آیات بسیار زیادی از قرآن مسئله ایمان مطرح شده است که گاهی متعلق برای آن ذکر نشده است و گاهی خدا، پیامبران، حیات اخروی، ملائکه، کتاب های آسمانی (ما انزل الله) و... به عنوان متعلق ایمان آمده است مانند آیه شریفه ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يَاقِئُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا

رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»؛ آنان که به غیب ایمان می‌آورند، و نماز را بر پا می‌دارند، و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند(بقره/۳)؛ «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ»؛ و آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده، و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند (بقره/۴)؛ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزُتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»؛ در حقیقت، مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینانند که راست‌کردارند (حجرات/۱۵).

روشن است که در مواردی که متعلق ایمان ذکر نشده است متعلق آن همان‌هایی باشد که در دیگر آیات آمده است.

آنچه مسلم است این است که از یک سو از نظر قرآن ایمان آوردن به خدا، پیامبران و... امری اختیاری است و اجباری در کار نیست چراکه علاوه بر آن که عده بسیاری به خدا ایمان نیاورده بلکه به او کفر ورزیده‌اند «... وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ و آنان که به باطل گرویده و خدا را انکار کرده‌اند همان زیانکارانند (عنکبوت/۵۲) خداوند خود به صراحت می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا»؛ ما راه را بدو نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار (إنسان/۳).

و از همین روست که فرعونیان با این که یقین به آیات الاهی داشتند ایمان نیاورده و منکر حق شدند «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَقْبَتَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُتُوًّا...»؛ با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند... (نمل/۱۴) و یا از قول منکران حق می‌فرماید: «وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّا كَانَتْ هَذِهِ حَقًّا مِنْ عِنْدِكَ فَامْطُرْ عَلَيْنَا مِثْرًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»؛ و [یاد کن] هنگامی را که گفتند: «خدایا، اگر این [کتاب] همان حق از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگ‌هایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور (أنفال/۳۲)، که حتی در صورت حق بودن پیامبر حاضر به ایمان آوردن نبوده و از سر لجاجت و عناد تقاضای هلاکت خود را می‌دارند.

و از سوی دیگر، پاداش دادن، و کیفر کردن مؤمنان و کافران تنها در صورتی معقول است که ایمان و کفر امری اختیاری باشند و الا کسی را برای اموری که در اختیار اوست نه تحسین می‌کنند و نه تقیح؛ نه پاداشی می‌دهند و نه کیفر.





حال با توجه به اختیاری بودن ایمان و با توجه به این که در عالم طبیعت قانون علیت ساری و جاری است و اراده و اختیاری در عالم طبیعت در کار نیست معلوم می‌شود که ایمان نمی‌تواند ربط و نسبتی با عالم طبیعت و بدن آدمی داشته باشد بلکه باید ساحتی دیگر غیر بدن در آدمی باشد که با اراده و اختیار خود بتواند هم ایمان بیاورد و هم کفر ورزد.

۲. توبه و استغفار

در آیات بسیاری مسئله توبه و استغفار ذکر شده است و از گناهکاران خواسته شده است که با توبه و استغفار از گناهان خود بازگشته و راه هدایت در پیش گیرند، از جمله «وَأَن اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ...»؛ و اینکه از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید (هود/۳). «وَأَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ»؛ و از پروردگار خود آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید که پروردگار من مهربان و دوستدار [بندگان] است (هود/۹). «...وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيَّةَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ ... ای مؤمنان، همگی [از مرد و زن] به درگاه خدا توبه کنید، امید که رستگار شوید (نور/۳۱). «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا...»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به درگاه خدا توبه‌ای راستین کنید (تحریم/۸).

آنچه مسلم است توبه و استغفار گرچه با الفاظ «استغفرالله» و «اتوب الیه» بیان می‌شود و این عبارت از جمله ذکرهای مهم است ولی حقیقت توبه و استغفار از مقوله لفظ نیست بلکه یکی از مؤلفه‌های مهم در هر دو مقوله پشیمانی و عدم بازگشت به گناه و جبران آن با کارهای نیک است. توبه و استغفار واقعی «یک حالت روحی - روانی و یک انقلاب روحی است» (مطهری، ج ۲۳، ص ۵۳۶)؛ «توبه تغییر مسیر دادن است ولی نه تغییر مسیر ساده از تغییر مسیری که گیاه می‌دهد و یا حیوان می‌دهد (همان، ص ۵۳۷)؛ به عبارت دیگر توبه «یک قیام اصلاحی است» (همان، ص ۵۶۹) و لذاست که در قرآن آمده است «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ پس هر که بعد از ستم کردنش توبه کند و به صلاح آید، خدا توبه او را می‌پذیرد، که خدا آمرزنده مهربان است (مائده/۳۹). «...مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ ... هر کس از شما به نادانی کار بدی کند و آن گناه به توبه و صلاح آید، پس وی آمرزنده مهربان است (أنعام/۵۴). «فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَى

أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ؛ و اما کسی که توبه کند و ایمان آورد و به کار شایسته پردازد، امید که از رستگاران باشد (قصص/۶۷)

این سنخ انقلاب روحی و مسیر اصلاحی از مختصات انسان است و در حیوان، گیاه و جماد دیده نمی‌شود. حال می‌توان گفت که اولاً، با توجه با این که یکی از مؤلفه‌های اصلی توبه و استغفار پشیمانی است در عالم طبیعت و از جمله در ساحت بدن آدمی، پشیمانی معنا ندارد؛ چرا که در عالم طبیعت نظام علی و معلولی حاکم است و بازگشتی در آن میسر نیست و از همین روست که اگر گرسنه و تشنه شویم و یا پیر و فرتوت شویم و یا لباس‌هایمان کهنه و فرسوده شوند و ... پشیمانی در مورد آنها بی‌معناست؛ چون هر یک از این امور معلول علت‌های خود هستند و با وجود علت معلول ناگزیر تحقق می‌پذیرد و پشیمانی و بازگشت معنا ندارد. پس اینکه آدمی از برخی از رفتارهای خود پشیمان می‌شود و اظهار ندامت می‌کند و در جبران آن می‌کوشد، ربط و نسبتی با ساحت بدن او نمی‌تواند داشته باشد و باید ساحت دیگری در کار باشد. ثانیاً، در توبه بازگشت به سوی خدا مطرح است (و اتوب الیه) و بازگشت به خدا در ساحت بدن آدمی نه تنها بی‌معناست بلکه با پذیرش توبه و تحقق بازگشت به خدا، در ساحت بدن آدمی هیچ اتفاقی رخ نمی‌دهد.

ثالثاً، خداوند در قرآن کریم فرموده است که «...إِنَّ اللَّهَ يَجِبُ التَّوْبَةَ وَ يَجِبُ الْمُتَطَهِّرِينَ»، کنار هم آمدن دو واژه «توابین» و «متطهرین» حاکی از آن است که توبه در پاکیزگی آدم نقش ایفا می‌کند، مسلم آن است که مراد از این پاکیزگی و طهارت، پاکیزگی و طهارت بدن نیست. پس پاکیزگی چه چیزی است؟ اگر ساحتی دیگر به غیر از بدن آدمی در کار نباشد این سنخ آیات معنای محصلی نخواهند داشت.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود از این سنخ آیات تنها تک‌ساحتی نبودن آدمی استنباط می‌شود ولی اینکه ساحت دیگری آدمی غیر از بدن بعد از مردن همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند یا نه، از این آیات استنباط نمی‌شود.

ج) آیات دال بر نامیرا بودن انسان و تک‌ساحتی نبودن او به دلالت التزامی

لازمه به معنای حقیقی گرفتن الفاظ به کار رفته در این دسته از آیات باقی دانستن انسان پس از متلاشی شدن بدن اوست.





۱. سخن گفتن انسان‌ها پس از مردن و تقاضای بازگشت به دنیا:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾؛ تا آن‌گاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید * شاید من در آنچه وانهادم کار نیکی انجام دهم. نه چنین است، این سخنی است که او گوینده آن است و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد (مؤمنون/۹۹ و ۱۰۰). ﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾؛ و از آنچه روزی شما گردانیده‌ایم، انفاق کنید، پیش از آن که یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید: پروردگارا، چرا تا مدتی بیشتر [اجل] مرا به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم؟ (منافقون/۱۰).^۱

در هر دو آیه سخن گفتن انسان‌ها پس از مرگ مطرح شده است و در آیه اول تمنای بازگشت به دنیا و انجام اعمال صالح و در آیه دوم اعتراض به این که چرا مرگ مرا به تأخیر نینداختی تا بتوانم صدقه دهم و از شایستگان باشم، ذکر شده است. واضح است که در صورتی سخن گفتن و تمنای بازگشت به دنیا پس از مرگ درست است که انسان به نحوی وجود داشته باشد. پس لازمه به معنای حقیقی گرفتن این دو آیه و آیاتی از این قبیل و سخن گفتن واقعی انسان پس از مرگ با توجه به قرار گرفتن بدن بی‌جان بر روی زمین این است که انسان با مردن باز هم به نحوی وجود داشته باشد و در سربایی دیگر که از آن به برزخ تعبیر می‌شود به حیات خود ادامه دهد.

۲. دیدن ملائکه پس از مرگ

﴿يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَحْجُورًا﴾؛ روزی که فرشتگان را ببینند، آن روز برای گناهکاران بشارتی نیست، و می‌گویند: دور و ممنوع [از رحمت خدا] (فرقان/۹۷).

در این آیه شریفه دیدن ملائکه مطرح شده است ولی در این باره که این امر در چه زمانی تحقق پیدا می‌کند دو احتمال مطرح شده است: یکی این که ظرف دیدن ملائکه قیامت است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۲۶۱) و دیگر آن که پس از مرگ و در عالم برزخ است. علامه طباطبایی با توجه به سیاق آیات و سایر آیاتی^{۱۱} که درباره اوصاف مرگ و پس از مرگ در قرآن آمده است احتمال دوم را ترجیح می‌دهد (طباطبایی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۵، ص ۲۰۰).

بنابر این که مراد از این آیه دیدن ملائکه پس از مرگ باشد (که این معنا از آیه ۹۳ سوره مبارکه انعام^{۱۱} نیز به دست می‌آید) می‌توان نتیجه گرفت که انسان پس از مرگ نیز از حیات بی‌بهره نیست.

۳. نزول فرشتگان بر برخی انسان‌ها پس از مرگ و بشارت به بهشت پس از مرگ

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾؛ در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند: «هان، بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید. * در زندگی دنیا و در آخرت دوستانان ماییم، و هر چه دل‌هایتان بخواهد در [بهشت] برای شماست، و هر چه خواستار باشید در آن‌جا خواهید داشت» (فصلت / ۳۰ و ۳۱).

نزول فرشتگان بر کسانی که می‌گویند پروردگار ما خداست و در این راه پایداری می‌ورزند با توجه به بشارت دادن آنان به بهشت و این سخن آنان که ما دوستانان شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم پس از مرگ است (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۷، ص ۳۹۴ و (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۷). پس معلوم می‌شود که انسان‌ها پس از مرگ نیز زنده هستند که فرشتگان بر برخی از آنان نازل شده و آنان را به بهشت بشارت می‌دهند (نک: انعام/۹۳؛ فصلت/۳۰؛ یس/۲۶ و ۲۷). البته برخی از مفسران نزول ملائکه را هنگام مرگ^{۱۳} یا در قیامت یا در هر سه موضع^{۱۴} دانسته‌اند.

۴. مخاطب واقع شدن انسان‌ها پس از مرگ

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾؛ کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده‌اند، فرشتگان جانشان را می‌گیرند، می‌گویند: «در چه [حال] بودید؟» پاسخ می‌دهند: «ما در زمین از مستضعفان بودیم.» می‌گویند: «مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟» پس آنان جایگاهشان دوزخ است، و [دوزخ] بد سرانجامی است» (نساء/۹۷).

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ إِذْ خَلُّوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند می‌ستانند [و به آنان] می‌گویند: «درود بر شما





باد، به [پاداش] آنچه انجام می‌دادید به بهشت در آید» (نحل/۳۲).

با توجه به این که این گفت‌وگو بعد از قبض روح به وسیله ملائکه (توفاهم/توفاهم الملائکه) رخ می‌دهد، اگر انسان پس از مرگ باقی نباشد، فرشتگان با چه کسی سخن می‌گویند؟

۵. عرضه بر آتش بعد از مرگ و قبل از برپا شدن قیامت

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يُومَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾؛ [اینک هر صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند، و روزی که رستاخیز برپا شود [فریاد می‌رسد که: فرعونیان را در سخت‌ترین انواع] عذاب در آورید (غافر/۴۶).

در این آیه شریفه تصریح شده است به این که اولاً، آل فرعون صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و سپس داخل آتش می‌شوند و دخول در آتش شدیدتر از عرض بر آتش است و ثانیاً، عرضه بر آتش قبل از ورود در عذاب در روز قیامت است. پس معلوم می‌شود که آنان پس از مرگ زنده هستند و بر آتش عرضه می‌شوند (طباطبایی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۷، ص ۳۳۵).

عرضه بر آتش هنگام صبح و شام نیز قرینه دیگری بر این است که عرضه آتش در عالم قبر است، چرا که در قیامت به دلیل آن که ماه و خورشیدی در کار نیست صبح و شامی وجود ندارد (قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۲۵۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۸۱۸). شاید تعبیر به صبح و شام از آن رو باشد که عالم قبر و برزخ پیش از قیام قیامت است و لذا جزء دنیا به شمار می‌آید و به قیاس روز و شب دنیا برای برزخ نیز روز و شب ذکر شده است و عذاب روز و شب نیز یا از بابت این است که تنها در این دو وقت آنان بر عذاب عرضه می‌شوند و در وقت‌های دیگر از تبعات همین دو عذاب معذبند و یا این که این تعبیر از فراگیر بودن عذاب حکایت می‌کند و یا به عذابی از نوع دیگری معذبند و یا این که در غیر این دو وقت اصلاً عذابی در کار نیست (نیشابوری، ۱۴۱۶هـ.ق، ج ۶، ص ۳۸). در ضمن تفاوت تعبیر عرضه داشتن بر آتش و وارد شدن در عذاب جالب توجه است و از آن استنباط می‌شود که قبل از قیامت تنها بر آتش عرضه می‌شوند و از دور عذاب را مشاهده کرده و ناراحت می‌شوند ولی در قیامت با ورود در عذاب از نزدیک عذاب را می‌بینند و این عذاب هم مستمر است نه در صبحگاهان و شامگاهان.

این آیه گرچه درباره آل فرعون است، ولی روشن است که از حیث نحوه وجود آدمی تفاوتی میان آل فرعون و دیگر آدمیان نیست و در ضمن کسی قائل به تفصیل نشده است، بلکه یا

عذاب قبر برای همه هست یا برای هیچ کس نیست (فخر رازی، ۱۴۲۰هـ، ج ۲۷، ص ۵۲۱؛ حقی برسوی، تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۱۹۱).

کسانی گفته‌اند که عرضه آتش بر آل فرعون به معنای نصیحت کردن و ترساندن آنها از آتش است چون نمی‌توان آیه شریفه را حمل به عالم قبر کرد؛ اولاً، عذاب عالم قبر بر فرض وجود دائمی است در حالی که این آیه شریفه عرضه آتش را مختص به صبح و شب کرده است و ثانیاً، صبح و شب اختصاص به دنیا دارد و در عالم قبر صبح و شبی در کار نیست. از این رو، مضمون آیه دربارهٔ حیات دنیوی است و عرضه آتش بر آل فرعون به معنای ترساندن آنها از آتش است. این سخن درست به نظر نمی‌رسد. چون معنای حقیقی عرضه آتش عرضه خود آتش بر آنهاست نه عرضه عباراتی دال بر ترساندن آنها از آتش. و اما در باب عرضه آتش در دو وقت صبح و شب اولاً، چه اشکالی است در این که عذاب در عالم قبر تنها در این دو وقت عرضه شود و در آخرت دائمی باشد و ثانیاً، عرضه عذاب در صبح و شب می‌تواند کنایه از فراگیر بودن عذاب باشد مانند آیه شریفه «و لهم رزقهم بكرة و عشیا» (مریم/۶۲) که روزی دادن اختصاص به صبح و شب ندارد و این تعبیر فراگیر بودن روزی دادن را می‌رساند. اما این که در عالم قبر صبح و شبی در کار نیست، شاید مراد آیه شریفه این باشد که در هنگام صبح و شب اهل دنیا عذاب بر آنان عرضه می‌شود (فخر رازی، ۱۴۲۰هـ، ج ۲۷، ص ۵۲۲ و نک: نیشابوری، ۱۴۱۶هـ، ج ۶، ص ۳۸).

۶. زنده بودن شهدا و روزی خوردن آنان

مضمون آیاتی از قرآن زنده بودن شهدا پس از شهادت و روزی خوردن آنان در نزد پروردگار است از جمله: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند* به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند (آل عمران/۱۶۹ و ۱۷۰). ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾؛ و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نخوانید، بلکه زنده‌اند؛ ولی شما نمی‌دانید (البقره/۱۵۴).





هر دو آیه صریح‌اند در این که شهیدان با شهادت نمی‌میرند و زنده‌اند و نباید آنان را مرده خواند، چرا که زنده‌اند و روزی می‌خورند و از برخورداری از نعمت الاهی شادمانند ولی نحوه حیات آنان را زندگان نمی‌فهمند. تعبیر به کار رفته در این دو آیه (زنده بودن، اظهار شادمانی از برخورداری از نعمت‌های الاهی، مرده نخواندن آنان، روزی خوردن، عدم درک نحوه حیات آنان) همه دلالت بر آن دارد که حیات آنان حیاتی حقیقی است نه مجازی (از قبیل زنده بودن نام و یاد آنان)، چرا که تعبیر ذکر شده هیچ‌گونه سازگاری‌ای با معنای مجازی ندارند. این دو آیه گرچه درباره شهدای احد (آیه اول) و شهدای بدر (آیه دوم) نازل شده است ولی شأن نزول موجب محدودیت مفهوم دو آیه نمی‌شود و همه شهدا را در بر می‌گیرد (بلاغی نجفی، ۱۴۲۰هـ.ق، ج ۱، ص ۳۶۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱، ص ۳۵۲).

البته، نباید توهم شود که حیات پس از مرگ تنها خاص شهداست چرا که شهادت نمی‌تواند موجب انقلاب حقیقت آدمی شود و لذا مردن چه با شهادت باشد و چه غیر شهادت تفاوتی در زنده بودن انسان پس از مرگ ایجاد نمی‌کند. بلی، بر طبق این دو آیه شریفه شهدا در عالم برزخ دارای حیات ویژه‌ای مشتمل بر روزی خوردن و شادمانی از برخورداری از نعمت‌های الاهی‌اند.

۷. برزخ

﴿... وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ...﴾؛ و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد (مؤمنون/۱۰).

برزخ به معنای حائل میان دو چیز است (فراهیدی، ۱۴۱۰هـ.ق، ج ۴، ص ۳۳۸؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲هـ.ق، ص ۱۱۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴هـ.ق، ج ۳، ص ۸ و طبرسی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۲۹) چنان که در آیه ۲۰ سوره الرحمن می‌فرماید: ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ﴾. این آیه تصریح می‌کند که انسان‌ها پس از مرگ و قبل از قیامت در عالمی به نام برزخ به حیات خود ادامه می‌دهند و روایات نیز مؤید همین معناست (طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۹۲؛ سبزواری نجفی، ۱۴۱۹هـ.ق، ص ۳۵۴ و طباطبایی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۵، ص ۶۸) البته احتمالات دیگری نیز درباره مراد از برزخ بیان شده است که با سیاق آیه همخوانی ندارد (همان).

۸. امر به خارج کردن نفس هنگام جان دادن

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أخرجوا أَنفُسَكُمْ الْيَوْمَ﴾؛ و

کاش ستمکاران را در گردابه‌های مرگ می‌دیدید که فرشتگان [به سوی آنان] دستهایشان را گشوده‌اند [و نهیب می‌زنند]: [جانهایتان را بیرون دهید (الأنعام/۹۳)].

تعبیر «اخرجوا انفسکم» (جان‌های خود را بیرون کنید یا تسلیم کنید)^{۱۵} دلالت دارد بر این که نفس آدمی غیر از بدن اوست و مردن در واقع قطع علاقه روح از بدن است و نفس پس از مردن همواره به زندگی خود ادامه می‌دهد و لذا در ادامه آیه می‌فرماید: ﴿... أَلْيَوْمَ تُجْرَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾؛ ... امروز به [سزای] آنچه بناحق بر خدا دروغ می‌بستید و در برابر آیات او تکبر می‌کردید، به عذاب خوارکننده کیفر می‌یابید» (طباطبایی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۷، ص ۲۸۵).

خلاصه آن که از آیه استفاده می‌شود که نفس غیر از بدن است و نحوه وجودش با نحوه وجود بدن تفاوت می‌کند و تنها در دنیا تعلق به بدن داشته و به نحوی با آن متحد است و با مردن با بدن قطع ارتباط می‌کند (همان).

۹. چشیدن مرگ

در سه آیه از قرآن (آل عمران/۱۸۵؛ انبیاء/۳۵ و عنکبوت/۵۷) تعبیر چشیدن مرگ (كَلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ؛ هر نفسی چشنده [طعم] مرگ است) به کار رفته است. از این آیات استفاده می‌شود که اولاً، ساحتی در آدمی هست که با مرگ او نمی‌میرد، چرا که معنای چشیدن در صورتی صادق است که ساحتی از آدمی همچنان باقی باشد تا بتواند مرگ را درک کند؛ ثانیاً، معلوم می‌شود که مرگ امری وجودی است چرا که چشیدن به امر وجودی تعلق می‌گیرد نه به امر عدمی و از همین روست که موت متعلق خلق واقع شده است^{۱۶}؛ و ثالثاً، این ساحت غیر از بدن است چرا که با جداشدن از بدن و مردن همچنان باقی است.

۱۰. رجوع به خدا

یکی از تعبیری که بسیار زیاد در آیات قرآن به چشم می‌خورد تعبیر «رجوع و بازگشت به سوی خداست». در برخی آیات آمده است ﴿إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا﴾؛ بازگشت همه شما به سوی خداست (مانده/۴۸). در آیه‌ای نفس مطمئنه را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾؛ ای نفس مطمئنه، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد. (فجر/۲۸). و گاهی از زبان گروهی از مؤمنان مصیبت دیده نقل می‌کند که:





﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ ما از آن خدا هستیم، و به سوی او باز می‌گردیم» (بقره/۱۵۶). و گاهی هم می‌فرماید: «إِنَّ إِلَيَّ رُجُوعُ كُلِّ شَيْءٍ؛ در حقیقت، بازگشت به سوی پروردگار توست» (علق/۴۸) و در آیه‌ای دیگر بازگشت به عالم غیب و شهادت پس از مردن را مطرح کرده است: ﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ بگو: آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سر وقت شما می‌آید آن گاه به سوی دانای نهران و آشکار بازگردانیده خواهید شد، و به آنچه [در روی زمین] می‌کردید، آگاهتان خواهد کرد^{۱۷} (الجمعه/۸). از تأمل در این آیات به دست می‌آید که مردن پایان زندگی نیست بلکه رجوع و بازگشت به سوی خداست و بازگشت در صورتی معنا می‌دهد که ساحت دیگری از آدمی غیر از بدن پس از مردن و جدا شدن از بدن باقی باشد.^{۱۸}

۱۱. تنها آمدن نزد خدا

در آیه ۹۴ سوره مبارکه انعام آمده است: ﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾؛ و همان‌گونه که شما را نخستین بار آفریدیم [اکنون نیز] تنها به سوی ما آمده‌اید، و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر خود نهاده‌اید، و شفیعیانی را که در [کار] خودتان، شریکان [خدا] می‌پنداشتید با شما نمی‌بینیم. به یقین، پیوند میان شما بریده شده، و آنچه را که می‌پنداشتید از دست شما رفته است.

در این که انسان‌ها تنها به نزد خدا می‌آیند^{۱۹} در چه زمانی رخ می‌دهد دو احتمال وجود دارد یکی هنگام مرگ و دیگری در قیامت (طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۲۲۵ و طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۵۲۱). ولی با توجه به سیاق آیه می‌توان گفت که مراد هنگام مرگ است چرا که در آیه شریفه قبل از این آیه سخن از گفت‌وگوی فرشتگان قبض ارواح به هنگام مرگ مطرح بود و در دنبال همین آیه نیز سخن از پشت سر گذاشتن اموال است. لذا با توجه به قبل و بعد همین آیه شریفه احتمال اول تقویت می‌شود (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷هـ، ج ۷، ص ۲۸۵-۲۸۷). بنابراین، براساس احتمال اول (آمدن در نزد خدا پس از مرگ) معلوم می‌شود که انسان با مردن نابود نمی‌شود بلکه به نزد پروردگار خود می‌رود.

به این نکته نیز باید توجه داشت که ظاهراً تنها آمدن نزد خدا و دست خالی بودن با توجه به مضمون آیه اختصاص به کفار و مشرکان دارد، چرا که آنها در دنیا به دنبال چیزهایی بوده‌اند که

در برزخ و قیامت به کار آنها نمی آید و ارتباط آنها نیز با اندوخته های دنیویشان قطع شده است و بت هایی نیز که می پرستیدند نمی توانند شفیع آنها شوند ولی افرادی که در دنیا با معارف حقّه جان خود را زینت داده اند و به اعمال صالحه پرداخته اند و در یک کلام زاد و توشه اندوخته اند، این زاد و توشه همراه آنان خواهد بود ﴿و تزودوا فان خیر الزاد التقوی﴾ (بقره/۱۹۷) و به صورت تنها نزد خدا نمی روند (فخر رازی، ۱۴۲۰هـ، ج ۱۳، ص ۶۹).

۱۲. تعلق خلق کردن به موت

در سوره مبارکه ملک آیه ۲ می فرماید: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ﴾؛ همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکو کارترید، و اوست ارجمند آمرزنده.

مرگ اگر به معنای فنا و نیستی باشد، خلق کردن به آن تعلق نمی گیرد. از این رو، با توجه به این که در آیه شریفه از سوئی خلق کردن به حیات تعلق گرفته و از سوی دیگر به موت معلوم می شود که موت به معنای فنا و نیستی نیست بلکه انتقال از سرایی به سرای دیگر است (طباطبایی، ۱۴۱۷هـ، ج ۱۹، ص ۳۴۹). این معنا (انتقال از سرایی به سرای دیگر از آیه شریفه: ﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوبِينَ * عَلٰی اَنْ يُبَدَّلَ اَمْثَالِكُمْ وَ نُثَبِّتْكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ ما میم که میان شما مرگ را مقدر کرده ایم و بر ما سبقت نتوانید جست [و می توانیم] امثال شما را به جای شما قرار دهیم و شما را [به صورت] آنچه نمی دانید پدیدار گردانیم) (واقعہ ۶۰/۶۱) نیز استفاده می شود، چرا که مفاد آیه شریفه این است که تقدیر مرگ شما مبنی بر این است که اولاً، افراد دیگر را جانشین شما کنیم و ثانیاً، شما را به هیأت دیگری که نمی دانید (انتقال به حیات پس از مرگ) باز آفرینیم (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۳۳۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷هـ، ج ۱۹، ص ۱۲۹). در ضمن این آیه را می توان به طور مستقل و مجزا دلیل قرآنی دیگری بر حیات پس از مرگ نیز قرار داد.

۱۳. به کار بردن تعبیر برانگیختن برای زنده کردن مردگان در قیامت نه خلق کردن

در دو آیه از قرآن برای زنده کردن مردگان در قیامت از واژه «بعث» به معنای برانگیختن استفاده شده است: ﴿مَا خَلَقُكُمْ وَ لَا بَعَثُكُمْ اِلَّا كُنْفُسٍ وَّ اِحْدَادٍ اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾؛ آفرینش و برانگیختن شما [در نزد ما] جز مانند [آفرینش] یک تن نیست، که خدا شنوای بیناست (لقمان/۲۸) و ﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾؛ می گویند: ای وای بر ما، چه





کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می‌گفتند (یس/۵۲).

در دو آیه نیز دربارهٔ مردگانی که دوباره در دنیا زنده شده‌اند کلمه «بعث» به کار رفته است: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامًا ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةً عَامًا...﴾؛ یا چون آن کس که به شهری که بامهایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد [و با خود می‌گفت: «چگونه خداوند، [اهل] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می‌کند؟». پس خداوند، او را [به مدت] صد سال میراند. آن گاه او را برانگیخت، [و به او] گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کردم.» گفت: «[نه] بلکه صد سال درنگ کردی...». (بقره/۲۵۹) و ﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم باشد که شکرگزاری کنید (بقره/۵۶).

در این آیات برای زنده کردن مردگان از برانگیختن استفاده شده‌است نه خلق کردن، همین تعبیر در بیدار کردن از خواب نیز آمده‌است: ﴿وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَزَّخْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يُبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ و اوست کسی که شبانگاه، روح شما را [به هنگام خواب] می‌گیرد و آنچه را در روز به دست آورده‌اید می‌داند سپس شما را در آن بیدار می‌کند، تا هنگامی معین به سر آید آن گاه بازگشت شما به سوی اوست سپس شما را به آنچه انجام می‌داده‌اید آگاه خواهد کرد (انعام/۶۰) و در بیدار کردن اصحاب کهف از خواب (که آنها نمرده بلکه زنده بودند) نیز آمده است: ﴿ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا وَ كَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَسْأَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ...﴾؛ آن گاه آنان را بیدار کردیم، تا بدانیم کدام یک از آن دو دسته، مدت درنگشان را بهتر حساب کرده‌اند. و این چنین بیدارشان کردیم، تا میان خود از یکدیگر پرسش کنند. گوینده‌ای از آنان گفت: «چقدر مانده‌اید؟» گفتند: «روزی یا پاره‌ای از روز را مانده‌ایم.» [سرانجام] گفتند: «پروردگارتان به آنچه مانده‌اید داناتر است...» (کهف/۱۹ و ۲۰) شاید به کار بردن «بعث» نه «خلق» حاکی از آن باشد که انسان‌ها با مردن نیست و نابود نمی‌شوند تا این که نیاز به خلق مجدد داشته باشند، بلکه آنان از گونه‌ای حیات برخوردارند، به نحوی که گرچه بدن‌هایشان در زیر خاک پوسیده است ولی روحشان در عالم

برزخ به سر می‌برد و لذا خلق معنا ندارد و زنده شدن انسان‌ها در روز قیامت به این معناست که با حلول روح در بدن‌ها، بدن‌ها از قبرها برانگیخته می‌شوند.

تعبیر دیگری که در قرآن به کار رفته است و به همین معناست کلمه «بعثرة» است که در دو آیه آمده است ﴿وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ﴾؛ هنگامی که قبرها زیرورو شود [و مردگان برای حساب برانگیخته شوند] (انفطار/۴) و ﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ﴾؛ آیا [انسان] نمی‌داند که آنچه در قبرهاست زیرورو و برانگیخته می‌شود... (عادیات/۹).

۱۴. قسم خوردن گناهکاران بر توقف ساعتی پس از مرگ

در سوره مبارکه روم آیه ۵۵ آمده است: ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ﴾؛ و روزی که رستاخیز برپا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که جز ساعتی [بیش] درنگ نکرده‌اند؛ [در دنیا هم] این گونه به دروغ کشانیده می‌شدند. در این آیه شریفه سخنی از محل توقف به میان نیامده است ولی با توجه به دو نکته می‌توان استنباط کرد که مراد از آن، عالم برزخ و پس از مرگ است نه دنیا (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۸۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۶، ص ۲۰۶)؛ چرا که اولاً، اگر مراد دنیا باشد، وجهی برای قسم خوردن آنان برای توقف ساعتی در دنیا وجود ندارد ولی اگر مراد عالم برزخ باشد، معنای آیه این می‌شود که آنان قسم یاد می‌کنند که میان مردن و برپاشدن قیامت «ساعتی بیش طول نکشید» و این به دلیل وضع خاص آنان است که از اوضاع و احوال برزخ و قیامت اطلاع درست ندارند و لذا در مقابل آنان، صاحبان علم و مؤمنان می‌گویند: «بر وفق کتاب الاهی تا روز رستاخیز درنگ کرده‌اید و این روز رستاخیز است» که در این جا سخن از صاحبان علم و آگاهی است. پس معلوم می‌شود که آنان از روی ناآگاهی چنین سخنی را گفته‌اند. ثانیاً، در این سخن صاحبان علم و مؤمنان تصریح شده است که توقف مجرمان در عالم برزخ بوده است؛ چرا که آنان می‌گویند «بر وفق کتاب الاهی تا روز رستاخیز درنگ کرده‌اید». و این تعبیر «توقف تا روز رستاخیز» در صورتی صحیح است که عالم برزخی وجود داشته باشد.^{۲۰}

۱۵. دو بار میراندن و دو بار زنده کردن

در آیه ۱۱ سوره مبارکه غافر از دو بار میراندن (اماته) و دو بار زنده کردن (احیاء) سخن به میان آمده است: ﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ﴾؛





می‌گویند: «پروردگارا، دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی. به گناهانمان اعتراف کردیم؛ پس آیا راه بیرون‌شدنی [از آتش] هست؟ درباره این که مراد از دوبار میراندن و دو بار زنده کردن چیست احتمالاتی ذکر شده است از جمله این که مراد از دو بار میراندن مرگ در پایان عمر زندگی دنیا و مرگ در پایان برزخ است و مراد از دو بار زنده کردن یکی زنده کردن برزخی (انتقال از دنیا به عالم برزخ) و دیگری زنده کردن در قیامت (انتقال از عالم برزخ به عالم قیامت) است. اگر گفته شود که ما حیاتی نیز در دنیا داریم که قبل از آن نیستی و نابودی بوده است و خود قرآن نیز به آن اشاره دارد: ﴿... وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (بقره/۲۸) و لذا باید سه اماته و سه احیاء در کار باشد، می‌توان گفت که اولاً، در بخش «و کنتم امواتا» این آیه شریفه سخن از موت است نه اماته و حال آن که در آیه مورد بحث سخن از اماته است و ثانیاً، گرچه حیات در دنیا یکی از مصادیق احیاء است ولی در آیه شریفه بدین دلیل به آن اشاره نشده است که این احیاء چندان مایه عبرت برای کافران نبوده است و آنچه مایه عبرت و بیداری و اعتراف به گناه خود شده نخست حیات برزخی و سپس حیات در قیامت است (طباطبایی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۷، ص ۳۱۳). بنابراین مفاد آیه این است که انسان‌ها پس از مرگ دارای حیات برزخی هستند و با مردن نیست و نابود نمی‌شوند. این احتمال قوی‌تر از احتمالات دیگری است که درباره دو بار میراندن و دوبار زنده کردن گفته شده است (همان و طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۸۰۴)؛ از جمله این که مراد از اماته اول همان موت قبل از احیاء در دنیا است مانند آیه شریفه ﴿كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ﴾ (بقره/۲۸، و نک: اعراف/۲۵) و مراد از اماته و احیاء دوم مرگ در دنیا و احیاء در قیامت است مانند آیه شریفه قبلی «ثم يمیتکم ثم یحییکم». در تبیین احتمال اول و قرائن دال بر صحت آن ذکر شد که در آیه شریفه ۲۸ سوره بقره سخن از موت به میان آمده است نه اماته و حال آن که در آیه مورد بحث سخن از اماته و میراندن است و لذا در آیه ۲۸ سوره بقره یک موت و اماته و دو احیاء مطرح شده است و حال آن که در آیه مورد بحث سخن از دو اماته و دو احیا است.

۱۶. زدن فرشتگان بر چهره‌ها و پشت‌های کافران پس از مرگ

در دو آیه از آیات قرآن سخن از زدن فرشتگان بر چهره‌ها و پشت‌های کافران پس از توفی به میان آمده است یکی در آیه ۵۰ سوره انفال: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ

وَجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ وَ دُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ؛ و اگر بینی آن گاه که فرشتگان جان کافران را می‌ستانند، بر چهره و پشت آنان می‌زنند و [گویند: عذاب سوزان را بچشید]. و دیگر آیه ۲۷ سوره محمد: «فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ؛ پس چگونه [تاب می‌آورند] وقتی که فرشتگان [عذاب]، جانشان را می‌ستانند و بر چهره و پشت آنان تازیانه می‌نوازند؟». زدن فرشتگان بر چهره و پشت کافران و این سخن که «بچشید آتش سوزان را» در صورتی صحیح است که کافران پس از مرگ زنده باشند. پس معلوم می‌شود که انسان‌ها با مردن نیست و نابود نمی‌شوند بلکه در عالم دیگری بسر می‌برند و مراد از زدن فرشتگان بر چهره‌ها و پشت‌های کافران پس از مرگ ظاهراً زدن از همه اطراف است (طباطبایی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۹، ص ۱۰۰) و گرچه در این سخن از حیات کافران پس از مرگ رفته است ولی نحوه حیات و ممات مسلمان و کافر تفاوتی با یکدیگر ندارد، علاوه بر این که در آیات دیگری سخن از بشارت دادن به مؤمنان پس از مرگ و زنده بودن شهدا رفته است.

۱۷. لقاء پروردگار

یکی از تعبیر دیگری که می‌توان از آن حیات پس از مرگ را استنباط کرد تعبیر لقاء پروردگار است که چندین بار در قرآن تکرار شده است. البته ظاهر بیشتر آن آیات ملاقات پروردگار در قیامت است مانند آیات ۱۱۰ سوره کهف، ۵ عنکبوت، ۵۴ فصلت و... ولی شاید بتوان از آیه ۶ سوره انشقاق ملاقات پس از مرگ را نیز استنباط کرد، چرا که در آن آیه می‌خوانیم «ای انسان، حقاً که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد». این که انسان به سوی پروردگار خود در حرکت باشد تا او را ملاقات کند می‌رساند که این حرکت و تلاش مستمراً تا ملاقات پروردگار ادامه دارد حال خواه پس از مرگ و خواه در قیامت. اگر پس از مرگ باشد پس معلوم می‌شود که انسان پس از مرگ زنده است و به ملاقات پروردگار می‌رود و اگر در قیامت باشد با توجه به این که طبق مضمون آیه شریفه تلاش و حرکت به سوی پروردگار تا ملاقات او ادامه دارد، باز استفاده می‌شود که انسان پس از مرگ زنده است تا در قیامت به ملاقات پروردگارش نایل آید. و نحوه ملاقات پروردگار نیز روشن است، که به چشم سر نیست بلکه به چشم دل است، گرچه برخی محذوفی را در تقدیر گرفته و مراد از ملاقات پروردگار را، ملاقات ثواب و پاداش پروردگار معنا کرده‌اند (بیضاوی، ۱۴۱۸هـ.ق، ص ۵، ج ۲۹۷).





۱۸. دلیل ترس از مرگ

ترس از مرگ در بعضی از آدمیان ناشی از دو امر است یا مرگ را پایان همه چیز و ملازم نیستی و نابودی می‌دانند و یا دل‌بستگی به دنیا و آلودگی به گناهان و عواقب آن باعث ترس‌شان می‌شود. اما کسی که پاک زنده کرده و مرگ را انتقال به سرایی بهتر می‌داند هیچگاه از مرگ نمی‌هراسد. در آیه ۶ سوره جمعه می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ بگو: ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس اگر راست می‌گویید درخواست مرگ کنید. در ادامه می‌فرماید: ولی آنان هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند به خاطر اعمالی که پیش فرستاده‌اند و خداوند ظالمان را به‌خوبی می‌شناسد ﴿وَلَا يَتَمَنَّوْنَ أَنْ يُبَدَّلَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ (جمعه ۷). مضمون آیه این است که اگر یهودیان راست می‌گویند، چرا تقاضای مرگ نمی‌کنند و از مرگ وحشت دارند؟ مگر دوست خدا نمی‌خواهد به لقاء حق و به دیار باقی بشتابد (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۵، ص ۱۲۸).

از درخواست تمنای مرگ از یهودیان می‌توان فهمید که انسان‌ها پس از مرگ نیست و نابود نمی‌شوند بلکه به لقاء حق و سرای باقی می‌شتابند و اگر جز این بود ترس یهودیان بجا می‌بود و چنین درخواستی نابجا. شاید گفته شود که با توجه به آیه ۹۴ سوره بقره که می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ بگو: اگر در نزد خدا، سرای بازپسین یکسر به شما اختصاص دارد، نه دیگر مردم، پس اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید. مراد از آیه مورد بحث هم همین باشد که اگر شما گمان می‌کنید که دوستان خدا هستید و خدا تنها شما را به بهشت می‌برد پس تقاضای مرگ کنید تا زمینه به بهشت رفتن شما هموار شود و طبق این معنا حیات پس از مرگ از آیه شریفه استفاده نمی‌شود مگر آن که بگوییم ظاهر آن آیه شریفه همان است که ذکر شد و منافاتی با دیگر آیات ندارد تا این که این آیه شریفه را قرینه‌ای برای حمل آن آیه برخلاف معنای ظاهریش کنیم.

۱۹. رسیدن جان به گلو

در دو آیه سخن از رسیدن جان به گلو به میان آمده است یکی آیه ۲۶ سوره قیامت: ﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ﴾؛ نه چنین است [که او پندارد، زیرا] آن گاه که جان میان گلو گاهش رسد و دیگر آیه ۸۳ سوره واقعه ﴿فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ﴾؛ پس چرا آن گاه که [جان شما] به گلو

می‌رسد». گرچه در این آیات سخنی از نفس آدمی نرفته است ولی به قرینه سیاق معلوم است که ضمیر «بلغت» در هر دو آیه به نفس آدمی بر می‌گردد. در این صورت، معلوم می‌شود که مردن عبارت از جداسدن نفس از بدن است و این بدن است که در زیر خاک متلاشی می‌شود ولی نه تنها دلیلی بر زوال نفس آدمی نداریم بلکه بعد از آیه شریفه اول (سوره قیامت آیات ۲۸) سخن از جدایی از اهل و فرزند (وَطَنٌّ إِنَّهُ الْفِرَاقُ؛ و به یقین داند که هنگام جدایی است) و سیر به سوی پروردگار است (الی ربك يومئذ المساق؛ در چنین روزی سیر و سرانجام به سوی پروردگار توست). و این دو تعبیر، یعنی جدایی از اهل و عیال و سیر به سوی پروردگار در صورتی صحیح است که نفس پی از مرگ باقی باشد تا هم جدایی صدق کند و هم سیر به سوی پروردگار و این دو تعبیر علاوه بر این که قرین‌های اند بر این که فاعل «بلغت» نفس آدمی است و رسیدن نفس به حلقوم می‌رساند که نفس چیزی جز بدن و مستقل از اوست و می‌تواند به خودی خود به حیات خود ادامه دهد، نیز فی نفسه می‌تواند دلالت بر بقای نفس پس از مرگ داشته باشند.

۲۰. نسبت دادن قلب به آدمی

در آیات بسیاری از قرآن برای انسان قلب ذکر شده است و اوصاف گوناگونی به آن نسبت داده شده است. با توجه به سه ساحت عقیدتی / معرفتی، احساسی - عاطفی - هیجانی و ارادی قلب آیات درباره اوصاف قلب را می‌توان در ارتباط با این سه ساحت به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

اوصاف ساحت عقیدتی / معرفتی مانند اطمینان ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾؛ غفلت ﴿وَلَا تُطِغْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُؤُطًا﴾ (کهف، ۲۸)؛ ناهمی ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾ (اعراف/۱۷۹)؛ تعقل ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا﴾؛ کوری ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ (حج/۴۶)؛ مهر خوردن ﴿حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ؛ خداوند بر دلهای آنان، و بر شنوایی ایشان مهر نهاده) (همان/۷)؛ ساحت احساسی - عاطفی - هیجانی مانند اشمئزاز ﴿وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ حُدِّثَ اسْمًا زَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾؛ و چون خدا به تنهایی یاد شود، دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، منزجر می‌گردد (زمر/۴۵)؛ رأفت و رحمت ﴿وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً﴾؛ و در دلهای کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت نهاد (حدید/۲۷)؛ ایمان ﴿قُلْ لَمْ يُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَشْكَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾؛ بگو: ایمان نیآورده‌اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم و هنوز در دلهای شما ایمان داخل نشده است.





(حجرات/۸۴)؛ قساوت ﴿ثُمَّ فَسَّتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾؛ سپس دل‌های شما بعد از این [واقعه] سخت گردید، همانند سنگ، یا سخت‌تر از آن (بقره/۷۴)؛ خشوع ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾؛ آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم [و فروتن] گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش بدانها کتاب داده شد و [عمر و] انتظار بر آنان به درازا کشید، و دل‌هایشان سخت گردید (حدید/۱۶)؛ و ساحت ارادی مانند سلامت ﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾؛ مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد (شعراء/۸۹)؛ مرض ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾؛ در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود (بقره/۱۰)؛ طهارت ﴿فَسْتَلَوْهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾؛ و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید این برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاکیزه‌تر است (احزاب/۵۳)؛ نفاق ﴿فَاعْقَبْتَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾؛ در نتیجه، به سزای آن که با خدا خلف وعده کردند و از آن روی که دروغ می‌گفتند، در دل‌هایشان- تا روزی که او را دیدار می‌کنند- پیامدهای نفاق را باقی گذارد (توبه/۷۷)؛ و...

با تأمل در این آیات به خوبی روشن می‌شود که مراد از قلب، قلب صنوبری نیست، چرا که قلب صنوبری به هیچ‌یک از این اوصاف متصف نمی‌شود و از برخی آیات نیز به دست می‌آید که این قلب از ماده و مادیات نیست چرا که کسی که دارای قلب سلیم است ملاقات پروردگار برایش امکان‌پذیر می‌شود. پس از نظر قرآن برای آدمی ساحتی به نام قلب وجود دارد و حال آیا قلب و روح و نفس الفاضلی متفاوت و دارای مصداقی واحدند و یا این که ساحت‌های گوناگون آدمی به شمار می‌آیند مطلب دیگری است که در این مقاله در پی تحقیق درباره آن نیستیم.

۲۱. باطن اعمال آدمی

در آیاتی از قرآن ارتکاب برخی از گناهان، خوردن آتش یا خوردن گوشت برادر مرده دانسته شده است از جمله خوردن مال یتیم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾؛ در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند، و به زودی در آتشی فروزان درآیند (نساء/۱۰)؛ کتمان

آیات الهی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيُسْتَوُونَ بِهِ نَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يَكْلَهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَزْكِيهِمْ وَلَا يُرِيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده، پنهان می‌دارند و بدان بهای ناچیزی به دست می‌آورند، آنان جز آتش در شکمهای خویش فرو نبرند. و خدا روز قیامت با ایشان سخن نخواهد گفت، و پاکشان نخواهد کرد، و عذابی دردناک خواهند داشت» (بقره/۱۷۴)؛ و غیبت کردن برادر مؤمن: ﴿وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُم بَعْضًا أَوْ يَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾؛ و بعضی از شما غیبت بعض دیگر را نکنید آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد (البته) از خوردن آن کراهت خواهد داشت.

خوردن مال یتیم و کتمان آیات الاهی در واقع آتش خوردن و غیبت کردن خوردن گوشت برادر مرده در همین دنیا شمرده شده است، چرا که علاوه بر مفاد ظاهری آیات قرآنی نیز در این آیات هست که این معنا را تأیید می‌کند. با توجه به «س» در «سیصلون سعیرا» که دلالت بر آینده دارد مضمون آیه واقع شدن در آتش در قیامت است و در نتیجه خوردن آتش قبل از این عبارت در دنیا است. عدم سخن گفتن خدا با کسانی که آیات الاهی را کتمان می‌کنند و پاک نکردن و عذاب کردن آنها در قیامت ﴿لَا يَكْلَهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَزْكِيهِمْ وَلَا يُرِيهِمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ حاکی از آن است که پر کردن شکمهایشان از آتش در دنیا است. بنابراین با توجه به این که خوردن آتش و خوردن گوشت برادر مرده در بدن مادی آدمی مشهود نیست در صورت دارای معنای حقیقی بودن این الفاظ می‌بایست ساحتی دیگر در آدمی تحقق داشته باشد (که به ظاهر دیده نمی‌شود) و چنین اموری در آن ساحت ساری و جاری باشد. از این آیات فهمیده می‌شود که اعمال آدمی ظاهری و باطنی دارند و باطن اعمال ناشایست چیزی جز آتش خوردن، گوشت برادر مرده خوردن و... نیست. مضمون این آیات گرچه در موارد خاصی از جمله خوردن مال یتیم، کتمان آیات الاهی و غیبت کردن نازل شده است ولی ظاهرا اختصاصی به این موارد ندارد.

۲۲. لعنت بر کفار پس از مرگ و بخشوده نشدن آنها و پذیرفته نشدن فدا

مضمون برخی از آیات این است که آن کسانی که کفر ورزیده‌اند و در حال کفر مرگ به سراغشان آمده است نه تنها آمرزیده نمی‌شوند و عوضی از آنها پذیرفته نمی‌شود بلکه لعنت خدا، ملائکه و مردم شامل حال آنها است. بخشوده نشدن، پذیرفته نشدن فدا از آنها و لعنت خدا، ملائکه و مردم بر آنها پس از مرگ در صورتی می‌تواند مفاد حقیقی داشته باشد که آدمی





پس از مرگ همچنان به حیات خود ادامه دهد و در غیر این صورت این آیات را باید به گونه‌ای معنا کرد که با ظاهر آن سازگاری ندارد.

از این جمله است آیات ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾؛ آنان که کفر ورزیدند و مانع راه خدا شدند، سپس در حال کفر مردند، هرگز خدا از آنان در نخواهد گذشت؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾؛ در حقیقت، کسانی که کافر شده و در حال کفر مرده‌اند، اگر چه [فراخنای] زمین را پر از طلا کنند و آن را [برای خود] فدیة دهند، هرگز از هیچ یک از آنان پذیرفته نگردد آنان را عذابی دردناک خواهد بود، و یاورانی نخواهند داشت» و ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾؛ کسانی که کافر شدند، و در حال کفر مردند، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر آنان باد.

«واو» در عبارت «و هم کفار» در هر سه آیه حالیه است و در نتیجه معنای آیه این می‌شود که کسانی که در حالت کفر می‌میرند غفران الاهی شامل حالشان نشده؛ عوض از آنها پذیرفته نمی‌شود و لعنت خدا، ملائکه و آدمیان بر آنان باد. و در مقابل افرادی که در راه خدا هجرت می‌کنند و سپس به قتل رسیده یا به مرگ طبیعی می‌میرند خداوند رزق نیکو به آنها داده و آنها را مشمول مغفرت و رحمت خود می‌کند.^{۱۱}

نتیجه‌گیری

با تأمل در آیاتی که مورد بحث و بررسی قرار گرفت معلوم شد که از منظر قرآن انسان آمیخته‌ای است از بدن و غیر بدن و مرگ از نظر قرآن جدایی بدن از دیگر ساحت/ساحت‌های آدمی است. بدن متلاشی می‌شود ولی ساحت/ساحت‌های دیگر آدمی همچنان به حیات خود در عالم دیگری که برزخ نامیده شده است، ادامه می‌دهد/می‌دهند. در آن جا مومنان در شادی به سر می‌برند ولی کافران و گنهکاران در عذابند تا زمانی که قیامت کبری برپا شود و با حساب‌رسی هر کسی به سزای عمل خود برسد. اما این که نفس، روح و قلب به کار رفته در قرآن دارای معانی و مصادیق گوناگون‌اند یا از یک حقیقت حکایت دارند مطلب دیگری است که در جایی دیگر باید پی گرفته شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. ترجمه آیات قرآن کریم از ترجمه محمد مهدی فولادوند است.
۲. تفاوت ترجمه «فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» در این آیه شریفه و در آیه قبلی ناشی از تفاوت ترجمه مرحوم فولادوند است، چون ترجمه تمامی آیات از ترجمه قرآن آن مرحوم (که روحش شاد باد) استفاده شده است.
۳. تعبیر از ساحت دوم به روح با توجه به عبارت «من روحی» و «من روحه» در این آیات شریفه است.
۴. «وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِي خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يَحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ؛ و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: «چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می‌بخشد؟» (یس، ۷۸).
۵. در ادامه مقاله به این موضوع پرداخته می‌شود.
۶. نسبت دادن توفی در این آیات به چند فاعل (خداوند، ملک‌الموت و ملائکه) هیچ اشکالی ندارد چرا که این فاعل‌ها در طول هم هستند. در واقع خداوند بالاصاله توفی می‌کند و ملک‌الموت و ملائکه‌ای که اعوان و انصار اویند با امر خدا توفی می‌کنند (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۷، ص ۲۶۹).
۷. نک: انعام/۶۰؛ یونس/۱۰۴ و مانده/۱۱۷.
۸. نک: نساء/۹۷؛ اعراف/۳۷.

۱۴۷



نفس تک‌ساختی و مینوا بومین آدمی در قرآن

۹. لازم به ذکر است از این سنخ آیات می‌توان استفاده کرد که ساحتی غیر از بدن وجود دارد ولی آیا این ساحت عین همان نفسی است که فیلسوفان قائلند یا نه، ظاهر آن است که این گونه نیست چرا که نفس فیلسوفان در دو حالت خواب و بیداری در آدمی وجود دارد و تنها هنگام مرگ است که نفس از بدن جدا می‌شود ولی ساحتی غیر بدن که از قرآن استنباط می‌شود هم هنگام خواب به تمام و کمال گرفته می‌شود و هم هنگام مردن و تفاوت خواب و مرگ تنها در این است که کسی که نمرده است ساحت غیر بدنش به بدن باز می‌گردد ولی کسی که مرگش فرا رسیده است دیگر به بدن باز نمی‌گردد.

۱۰. نک: انعام/۲۷؛ سجده/۱۲؛ نساء/۹۷.

۱۱. از جمله آیات: وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي عَمَرَاتِ المَوْتِ وَ المَلٰئِكَةُ بَاسِطُوْا اَیْدِيَهُمْ اَخْرَجُوْا اَنْفُسَكُمْ اَلْیَوْمَ تَجْزَوْنَ عَذَابَ الھٰٔوِنِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُوْلُوْنَ عَلٰی اللّٰهِ غَیْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ ءَاٰیٰتِهٖ تَسْتَكْبِرُوْنَ؛ و کاش ستمکاران را در گردابه‌های مرگ می‌دیدید که فرشتگان [به سوی آنان] دستهایشان را گشوده‌اند [و نهیب می‌زنند]: «جانهایتان را بیرون دهید» امروز به [سزای] آنچه بناحق بر خدا دروغ می‌بستید و در برابر آیات او تکبر می‌کردید، به عذاب خوارکننده کيفر می‌باید. (انعام، ۹۳)؛ إِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوْا تَنْزِلُ عَلَیْهِمُ الْمَلٰئِكَةُ اَلَّا تَخٰفُوْا وَ لَآ تَحْزَنُوْا وَ اُبْشِرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِیْ كُنْتُمْ تُوعَدُوْنَ؛ در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند]: «هان، بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید (فصلت/۳۰).

۱۲. وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي عَمَرَاتِ المَوْتِ وَ المَلٰئِكَةُ بَاسِطُوْا اَیْدِيَهُمْ اَخْرَجُوْا اَنْفُسَكُمْ اَلْیَوْمَ تَجْزَوْنَ عَذَابَ الھٰٔوِنِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُوْلُوْنَ عَلٰی اللّٰهِ غَیْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ ءَاٰیٰتِهٖ تَسْتَكْبِرُوْنَ؛ و کاش ستمکاران را در گردابه‌های



- مرگ می دیدی که فرشتگان [به سوی آنان] دستهایشان را گشوده‌اند [و نهیب می‌زنند]: «جانهایتان را بیرون دهید» امروز به [سزای] آنچه بناحق بر خدا دروغ می‌بستید و در برابر آیات او تکبر می‌کردید، به عذاب خوارکننده کیفر می‌یابید
۱۳. طب، ۱۳۷۸ ج ۱۱، ص ۴۳۱؛ جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۲۶۲؛ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۲۱؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۵، ص ۳۶۳.
۱۴. ابن عربی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۶۹؛ سبزواری نجفی، ۱۴۱۹ هـ، ص ۴۸۵؛ ابن کثیر ۱۴۱۹ هـ، تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، ص ۱۶۳؛ التفسیر الوسیط، ج ۱۲، ص ۳۵۰.
۱۵. امر در این جمله امری تکوینی است که ملائکه یکی از اسباب آن هستند نه تشریحی چرا که مرگ و زندگی در دست خداست. (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷ هـ، ج ۷، ص ۲۸۵).
۱۶. «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ؛ همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید، و اوست ارجمند، و اوست ارجمند آمرزنده». (ملک/ ۲)
۱۷. برخی از مفسران «تردون الی عالم الغیب و الشهاده» را به بازگشت به خدا در روز قیامت تفسیر کرده‌اند (طبری، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۵۳۴) و برخی بازگشت به خدای عالم به اسرار و نهان بدون ذکر این نکته که این رجوع در چه زمانی اتفاق می‌افتد، ولی ظاهر آیه شریفه این است که این اتفاق بلافاصله پس از مرگ رخ می‌دهد و ساحتی از انسان با مردن او به سوی خدا باز می‌گردد.
۱۸. برخی از مفسران در این آیات کلمه‌ای را محذوف گرفته و لذا معنای دیگری برای آیات بیان داشته‌اند. ولی با توجه به این که در تقدیر گرفتن کلمه‌ای خلاف اصل است و نیاز به دلیل دارد، این نوع بیان وجهی ندارد. نک: طبری، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۱، و میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۴۷؛ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۹؛ فیض کاشانی، ج ۱، ص ۲۰۴.
۱۹. این احتمال نیز ذکر شده است که این سخن ملائکه از جانب خداست که هنگام قبض روح می‌گویند (نک: طبری، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۵۲۱ و فخر رازی، ۱۴۲۰ هـ، ج ۱۳، ص ۶۹).
۲۰. نزدیک به چنین تعبیری در سخن اصحاب کهف پس از خوابیدن مدتی طولانی و همچنین یکی از پیامبران الهی که بعد از آن که از دنیا رفت و پس از ۱۰۰ سال مجدداً به حیات بازگشت (بقره ۲۵۹) آمده است.
۲۱. «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ؛ و آنان که در راه خدا مهاجرت کرده، و آن گاه کشته شده یا مرده‌اند، قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو می‌بخشد. و راستی این خداست که بهترین روزی‌دهندگان است» (الحج: ۵۸) و «وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لَمَعْفَرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ؛ و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، قطعاً آمرزش خدا و رحمت او از [همه] آنچه [آنان] جمع می‌کنند بهتر است» (آل عمران، ۱۵۷).

کتاب نامه

۱. قرآن کریم
۲. ابن العربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، احکام القرآن (ابن العربی).
۳. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، (۱۴۱۹هـ) تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
۴. بلاغی نجفی، محمد جواد، (۱۴۲۰هـ) آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، تحقیق: واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت، قم: بنیاد بعثت.
۵. بن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴هـ) لسان العرب، بیروت: دار صادر، چاپ سوم.
۶. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸هـ) أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تحقیق: محمد عبد الرحمن المرعشلی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۷. جصاص، احمد بن علی، (۱۴۰۸هـ) احکام القرآن (جصاص)، تحقیق: محمد صادق قمحاوی، بیروت: دار احیاء التراث العربی،
۸. حسنی أبوالمکارم، محمود بن محمد، (۱۳۸۱) دقائق التأویل و حقائق التنزیل، تحقیق: جویا جهانبخش، تهران: نشر میراث مکتوب.
۹. حقی بروسوی، اسماعیل، (بی تا) تفسیر روح البیان، بیروت: دارالفکر.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲هـ) المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، بیروت: دارالعلم الدار الشامیة.
۱۱. رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعد، (۱۳۷۱) کشف الأسرار و عدة الأبرار، تحقیق: علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.
۱۲. زمخشری، محمود، (۱۴۰۷هـ) الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتب العربی، چاپ سوم.
۱۳. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، (۱۴۱۹هـ) ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
۱۴. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷هـ) المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ پنجم.



۱۵. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲) مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: با مقدمه محمدجواد بلاغی، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۵) مجمع البحرین، ط تحقیق: سید احمد حسینی، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم.
۱۷. طنطاوی، سید محمد، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم.
۱۸. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: با مقدمه شیخ آغا بزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۹. طیب، سید عبد الحسین، (۱۳۷۸) اطبیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، چاپ دوم.
۲۰. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، (۱۴۲۰ هـ) مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم.
۲۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ هـ) کتاب العین، قم: انتشارات هجرت، چاپ دوم.
۲۲. فولادوند، محمد مهدی، (۱۴۱۵ هـ) ترجمه قرآن (فولادوند)، هیئت علمی دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی) تهران: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).
۲۳. فیض کاشانی، ملا محسن، (۱۴۱۵ هـ) تفسیر الصافی، تحقیق: حسین اعلمی، تهران: انتشارات الصدر، چاپ دوم.
۲۴. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۷) تفسیر قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری، قم: دارالکتاب، چاپ چهارم.
۲۵. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۷۳) معارف قرآن، قم: مؤسسه در راه حق.
۲۶. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۸) مجموعه آثار استاد شهید مطهری، انتشارات صدرا
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر (با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان)، (۱۳۶۹) پیام قرآن، قم: ناشر، مطبوعاتی هدف، چاپ اول.
۲۸. نخجوانی، نعمت الله بن محمود، (۱۹۹۹ م) الفواتح الالهیه و المفاتیح الغیبیه، مصر: دار رکابی للنشر.
۲۹. نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، (۱۴۱۶ هـ) تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقیق: شیخ زکریا عمیرات، بیروت: دار الکتب العلمیه.

